

از «ناظرِ معتبر» تا «ضدِ ناظر»:

ارائه‌ی یک مدل نظری برای تبیین فرآیند فردیت‌یافتگی در عرفان مولانا

معین کاظمی فر

استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

ایمیل: kazemimiein@shirazu.ac.ir

ORCID: 0000-0003-2691-599X

چکیده

این پژوهش با هدف تبیین سازوکار «انسجام سوژه» در برابر فشار خردکننده‌ی «قضاوت اجتماعی»، می‌کوشد چارچوبی نظری برای تحلیل فرآیند «فردیت‌یافتگی» در عرفان مولانا ارائه دهد. مسئله‌ی اصلی پژوهش، واکاوی وضعیت انسان در مواجهه با کثرتِ مراجعِ ارزش‌گذاری و چگونگیِ گذار از این وضعیت به سوی «خودآیینی» است. بدین منظور، این مقاله با عبور از تحلیل‌های توصیفی، یک مدل نظری و شبکه‌ای از مفاهیم تازه را پیشنهاد می‌کند که بر پایه‌ی سه مفهوم اصلی استوار است: ۱. «ناظرِ معتبر» (به‌عنوانِ کانونِ معنابخشِ حیاتِ روانی)، ۲. «ازدحامِ ناظرها» (وضعیتِ بحرانیِ تعارضِ هنجارها و پراکندگیِ هویت)، و ۳. «ضدِ ناظر» (کاتالیزوری برای گذار). با کاربستِ این مدل بر غزل ۱۲۴۷ دیوان شمس نشان داده می‌شود که مولانا بحرانِ «ازدحامِ ناظرها» را به‌دقت تشخیص داده و راهبردِ برون‌رفت از آن را نه در تغییرِ ناظرِ بیرونی، بلکه در مواجهه با یک «ضدِ ناظر» ترسیم می‌کند. یافته‌ها حاکی از آن است که «ضدِ ناظر» با تعلیقِ تمامِ قضاوت‌های پیشین، امکانِ تولدِ «خویش‌تنِ متعالی» را فراهم می‌آورد. در نهایت، این مدل تبیین می‌کند که چگونه رهیافت «میزانِ خود شو»، نه دعوتی به خودشیفتگی، بلکه فرآیندی برای انتقالِ مرجعیت از «دیگریِ تعمیم‌یافته» به «حقِ درونی‌شده» و تحققِ «فردیتِ عرفانی» است. **واژگان کلیدی:** ازدحامِ ناظرها، انسجامِ سوژه، ضدِ ناظر، فردیت‌یافتگی، مدل نظری، مولانا، ناظرِ معتبر

۱. مقدمه: بحرانِ قضاوت و تبارشناسی یک راه حل

در ذهن هر یک از ما، صدایی وجود دارد که پیش از انجام هر کاری، در حین انجام آن و پس از آن، ما را قضاوت می‌کند. این صدا، که گاهی شکل «وجدان» یا فرامنِ فرویدی به خود می‌گیرد، گاه «والد سرزنشگر» و گاه «معشوق آرمانی» در ادبیاتِ رمانتیک، در واقع بازتابِ یک حضورِ دائمی در زندگی ماست: «ناظر». ما زندگی خود را در برابر چشمِ ناظری سامان می‌دهیم که به هستی‌مان معنا می‌بخشد و ادراک ما از «خود» را می‌سازد. ما پیوسته در گفتگویی پنهان با او هستیم و هدف غایی بسیاری از کنش‌های ما، جلب رضایت آن ناظر است. این وضعیت، یعنی «زندگی در برابر دیگری»، بحرانِ بنیادین وجود انسان است. اما این بحران، که ما آن را بحرانِ «قضاوت اجتماعی» می‌نامیم، اگرچه در تمام اعصار وجود داشته، در دوران مدرن متأخر به شکلی بی‌سابقه و فراگیر تشدید شده است. اگر در گذشته، فرد با تعداد انگشت‌شماری «ناظرِ معتبر» روبرو بود، انسان معاصر با «ازدحامِ ناظر» به طرزِی دائمی مواجه است.

با ظهور رسانه‌های اجتماعی، این «ازدحامِ ناظرها» از یک وضعیت اجتماعی به یک «وضعیت الگوریتمی» تبدیل شده است. سوژه‌ی مدرن در برابر «الگوریتم‌های قضاوت» قرار گرفته است؛ سیستم‌هایی که بیست و چهار ساعته در حال

سنجش و «کمی سازی» ارزش او هستند. ما در برابر طوفان بی پایان «پسندها(لایک‌ها)»، «نظرات» و «بازنشرها» ایستاده‌ایم؛ هر یک از این‌ها ناظری است که ما را قضاوت می‌کند. این «جامعه‌ی اجرا»، به تعبیر بیونگ چول هان، سوژه را وادار می‌کند که دائماً «خود» را به عنوان یک «کالا» برای جلب رضایت این ناظران شبکه‌ای، «اجرا» کند (هان، ۱۳۹۹). این وضعیت، که در آن «هویت» از یک امر «درونی» به یک «پروژه‌ی اجرایی» بیرونی تبدیل می‌شود، مستقیماً به اضطراب وجودی و «پراکندگی هویت» منجر می‌شود. هویت، به تعبیر زیگمونت باومن، «سیال» شده و فرد، وحشت‌زده، در جستجوی «تثبیت» معنا در میان این قضاوت‌های متکثر است (باومن، ۱۴۰۳).

این مقاله، با هدف ارائه‌ی یک «تبارشناسی» از این بحران و واکاوی یکی از راهکارهای مواجهه با آن، به سنت کلاسیک عرفانی بازمی‌گردد. پژوهش حاضر، چارچوب تحلیلی خود را بر پایه‌ی سه وضعیت بنیادین سوژه ارائه می‌دهد: وضعیت «تک‌ناظره بودن» (انسجام آرمانی)، وضعیت «فقدان ناظر معتبر» (پوچی و بی‌معنایی)، وضعیت «ازدحام ناظرها» (بحران پراکندگی). سپس، برای اثبات کارآمدی این چارچوب، به تحلیل عمیق یک راهبرد بنیادین برای برون‌رفت از این بحران می‌پردازد: راهکار «تحول شهودی و شورمندانه» که در غزل ۱۲۴۷ دیوان شمس مولانا به شکلی درخشان متبلور شده است.

هدف این مقاله، استفاده از یکی از غزلیات مولانا به عنوان یک «مورد مطالعاتی» (Case Study) است. این انتخاب، تصادفی نیست. همانطور که عبدالکریم سروش در شرحی بر این غزل اشاره می‌کند، این متن، بر خلاف بسیاری از غزلیات دیگر، «شخصی» و «پرسونال» نیست؛ بلکه مولانا در اینجا در حال ترسیم یک «حقیقت عام» و یک «مانیفست» برای «عارفان علی‌العموم» است (سروش، ۱۳۹۵). بنابراین، گویی ما با یک «بیانیه‌ی نظری» از سوی خود مولانا مواجهیم که به عنوان متمرکزترین و درخشان‌ترین تبلور این راهبرد خاص انتخاب شده است؛ درونمایه‌ای که شواهد آن، در مثنوی معنوی و دیگر آثار مولانا نیز به وضوح قابل ردیابی است.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

بررسی ادبیات موجود نشان می‌دهد که مسئله‌ی «نظارت»، «قضاوت» و «برساخت سوژه» در مواجهه با «دیگری»، در دو حوزه‌ی مجزای «نظریه‌ی اجتماعی-فلسفی غرب» و «مولاناپژوهی» مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، فقدان یک مدل نظری منسجم که بتواند سازوکار گذار از «تکثر گنج‌کننده‌ی ناظران» به «وحدت درونی» را تبیین کند، در هر دو حوزه مشهود است.

در سنت فکری غرب، تحلیل رابطه‌ی سوژه و ناظر، غالباً بر محور «تهدید» یا «انطباق» چرخیده است. امیل دورکیم (۱۳۸۳) با طرح مفهوم «آنومی»، ریشه‌ی بحران روانی را در «فقدان هنجار» و نبود ناظر تنظیم‌گر جستجو می‌کرد؛ حال آنکه پژوهش حاضر، بحران انسان معاصر را نه در «فقدان»، بلکه در «تراکم» و تورم هنجارهای متعارض می‌بیند. جورج هربرت مید (۱۴۰۳) نیز اگرچه با مفهوم «دیگری تعمیم‌یافته»، فرآیند درونی‌سازی قضاوت اجتماعی را توضیح می‌دهد، اما سوژه‌ی او در نهایت به یک «من اجتماعی» تقلیل می‌یابد و فاقد عاملیت لازم برای فراتر رفتن از هنجارهای مسلط است. در سوی دیگر، ژان پل سارتر (۱۴۰۰) و میشل فوکو (۱۴۰۳)، «نگاه دیگری» را به مثابه‌ی ابزاری برای «شیء‌وارگی» و «انقیاد» تحلیل کرده‌اند. درحالی‌که سارتر از «هراس نگاه» و فوکو از «سراسربین» سخن می‌گویند، تحلیل‌های متأخرتر نظیر «هویت سیال» باومن (۱۴۰۳) و «جامعه‌ی اجرا»ی بیونگ چول هان (۱۳۹۹)، نشان می‌دهند که در دوران ما، آن نگاه متمرکز فوکویی جای خود را به شبکه‌ای از ناظران پراکنده داده است که سوژه را به «اجراگری»

دائمی و امی دارند. با این وجود، این نظریات در سطح «توصیف آسیب» باقی می‌مانند و راهکاری وجودی برای بازیابی «انسجام» ارائه نمی‌دهند.

در حوزه مطالعات تطبیقی و روان‌کاوانه‌ی آثار مولانا، پژوهش‌های ارزشمندی صورت گرفته است که عمدتاً بر مفاهیم لکانی تمرکز داشته‌اند. مولودی و عاملی‌رضایی (۱۳۹۶) در پژوهش خود با عنوان «دیگری به مثابه خود»، رابطه‌ی شمس و مولانا را بر اساس نظریه‌ی «مرحله‌ی آینه‌ای» لکان بازخوانی کرده‌اند. استدلال آن‌ها این است که شمس به عنوان «دیگری»، ساختار خیالی ایگوی مولانا را درهم می‌شکند. اگرچه این پژوهش به نقش ویرانگر شمس نزدیک می‌شود، اما سازوکار این ویرانی را در چارچوب «تغییر مرجعیت قضاوت» صورت‌بندی نمی‌کند. همچنین ذاکری و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله‌ی «مفهوم دیگری و دیگرستیزی در مثنوی»، دو ساحت متفاوت از مواجهه با «دیگری» (دیگری فقهی-اجتماعی در برابر دیگری عرفانی) را در اندیشه‌ی مولانا تفکیک کرده‌اند. با این حال، این پژوهش‌ها بیشتر به «ماهیت دیگری» پرداخته‌اند تا «فرآیند درونی‌سازی ناظر».

شاید نزدیک‌ترین چارچوب نظری به مسئله‌ی این پژوهش را بتوان در آثار نشانه‌شناختی یافت. حمیدرضا شعیری (۱۴۰۳) در مقاله‌ی «نظریه‌ی نشانه‌معناشناختی تن و جان برگرفته از اندیشه‌ی مولانا»، تمایز ظریفی میان «تن» و «جان» ترسیم می‌کند. از منظر شعیری، «تن» جایگاه پراکندگی، تکثر و محدودیت است و به عنوان مرز میان «ما» و «دیگری» عمل می‌کند؛ درحالی‌که «جان»، ساحت استعلا، وحدت و رهایی از قضاوت‌های کمی است. شعیری نشان می‌دهد که برای گذار از «تن‌کنشی» (اسیر زمان و مکان) به «تن‌رخدادی» (متصل به جان)، سوژه نیازمند یک جهش وجودی است. پژوهش حاضر، از این زیربنای هستی‌شناختی، گامی فراتر می‌نهد و استدلال می‌کند که عامل اصلی حبس سوژه در «تن» (پراکندگی)، همان فشار «ازدحام ناظرها» است و آن نیرویی که امکان جهش به ساحت «جان» (وحدت) را فراهم می‌کند، مداخله‌ی «ضد ناظر» است. مرور منابع فوق آشکار می‌سازد که اگرچه «بحران قضاوت» (در جامعه‌شناسی) و «تقابل تن/جان» (در نشانه‌شناسی) به دقت تحلیل شده‌اند، اما مدلی که بتواند چگونگی «مدیریت ناظران» در ذهن عارف و نقش کارکردی «ضد ناظر» (به عنوان کاتالیزور این گذار) را تبیین کند، مغفول مانده است. مقاله‌ی حاضر می‌کوشد با تلفیق این دو ساحت، خوانشی مکانیسم‌محور از غزل ۱۲۴۷ دیوان شمس ارائه دهد.

۳. تبارشناسی مفهوم «ناظر» در سنت فکری غرب

تحلیل «قضاوت دیگری» و تأثیر آن بر «خود»، سابقه‌ای طولانی در فلسفه و علوم اجتماعی غرب دارد. چارچوب تحلیلی این مقاله، در گفتگو با این سنت و برای پر کردن «خلأهای تبیینی» آن طراحی شده است. بررسی تاریخی این مفاهیم، ضرورت ابداع چارچوب جدید را آشکار می‌سازد.

«آنومی» دورکیمی: امیل دورکیم، پدر جامعه‌شناسی، در تحلیل پدیده‌ی خودکشی، مفهومی کلیدی به نام «آنومی» را مطرح کرد که به معنای «فقدان هنجار» است. دورکیم استدلال می‌کرد که در زمان بحران‌های اجتماعی یا تغییرات سریع اقتصادی (مانند رکود یا رونق ناگهانی)، هنجارهای اجتماعی و اخلاقی که پیش از این به زندگی افراد معنا می‌بخشیدند، فرو می‌ریزند. فرد در این وضعیت، دیگر «ناظری» برای هدایت امیال خود ندارد، در خلاء رها می‌شود و این بی‌معنایی می‌تواند به خودکشی «آنومیک» منجر شود (دورکیم، ۱۳۸۳: ۲۱۲). خلأ تبیینی: «آنومی» دورکیم وضعیت «فقدان» هنجار را توصیف می‌کند. در حالی که بحران معاصر ما، که در این مقاله «ازدحام ناظرها» نامیده شده،